

نگاهی به نامهای باستانی کابل

وای کریته - VAE - KRETA^(۱) :

در فصل اول ونیدیداد (اوستا) جاییکه نامهای شانزده کشور آفریده اهورا مزدا آمده، در بند دهم نام هفتمین کشور برگزیده مزدا، و ایکریته بدینسان مذکور است :

"منکه اهورا مزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم هفتم و ایگرت است که پای تختش دژاک است، هر آینه اهریمن زشت، بر ضد آن خناشی تی Khanathaiti پری را پیدا کرد، که به کرشاسپه پیچیده بود."

این کشور هفت را علماء با کابل تطبیق کرده اند، که در انجا خه ناشی تی پری (ساحره)^(۲) را اهریمن بوجود آورده بود که کرشاسپته KERESASPA را از راه برد.

در متن اوستائی کابل بشکل وایکریته آمده که در کتیبه های هخامنشی gandara و در تفسیر پهلوی اوسته کاپول KAPUL است. در زمان قدیم اکثریت مردم کابل در نظر مزدستان یعنی پرستنده گان مزدا، از دیویسان (دیوپرستان) بشمار میرفته اند. بدین معنی که از آئین قدیم هند و ایرانی و دیواپرستی و شرک هندی پیروی میکردند. گرشاسپ (یکی از پهلوانان اوستا) بدام عشق زنی زیبا در کابل افتاد و سر انجام نامطلوبی یافت. چون آئین قدیم آریائی در ویکریته (کابلستان) رواج داشت و این سرزمین در جوار هندوستان بود، بنابراین آئین زردشتی نمیتوانست بکلی در آن نفوذ کند استرابو آنرا بنام PARAPAMIZDA یاد کرده که آئین قدیم آریائیان (دیواپرستی) در آن دیار باقی بود^(۳).

این نام که در اوستا به کابلستان داده شده بنظر من مرکب می آید. با این معنی که وای + کریته ریشه های تاریخی دارد. جزو اول کلمه وای VAE به وایو VAYU بر میگردد، که بموجب ادبیات قدیم اقوام هند و ایرانی ایزد باد و هوا بود. در کتاب ویدا چنانکه باید مورد توجه نیست و تحت الشعاع رب النوع باران ایندره INDRA قرار دارد، اما در اوستا بسیار مورد نیاز و ستایش است که رام یشت پانزده ویژه این ایزد است و معلوم نیست که چرا این یشت را که مخصوص وایو است بنام رام موسوم ساخته اند؟

درین یشت که از اخلاق پسندیده پشتیبانی و از نیکی و پیکار آن بازشتی سخن رفته، ایزد وایو، یاورنیکی گرایان است و همه نیکان را در نیات پسندیده شان تایید می نماید. در اوستا و ایوار ریشه VA مشق شده بمعنی وزیدن، که ایزد هوا و موکل بر باد و هوای خوبست، و شرح صفات ویدایی این ایزد با اوستا هم آهنگی دارد و در آغاز یشت ۱۵ : اهورا مزدا، ایزد هوا را می ستاید و گرامی میدارد، تا باشد که بر شروزشتی فایق آید.

در رام یشت عده یی از شاهان و بزرگان، برای فرایابی پیروزی، ایزد وایو را می ستایند و کامروا می شوند. در همین یشت ۱۵ که از فصل دهم آغاز شده و ایو نیز چون هوما و اناهیتا یا روغم خوار دوشیزگان نیست که در آرزوی شوهر می باشند و او را ستایش می کنند^(۴) مثلاً گویند که این کامیابی را بما ده، تو ای اندروای زبردست، که ما خانخدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم و اعقاب دانا و هوشیار و خوشگو از ما بوجود آیند^(۵).

این کلمه در پهلوی اندروای شده و بزبان دری هم ازین راه وارد گردیده که بغلط آنرا سرگشته و حیران و محتاج و سرنگونه یا معلق معنی کرده اند^(۶).

در وندیدا و مینوخرد بارها وایو = اندروای با صفات مختلف ستوده شده، مثلاً در یشت ۱۵ گوید :

اندروای چالاک رامی ستاییم، اندروای دلیر را می ستاییم، اندروای چالاک ترین چالاکان را می ستاییم، اندروای دلیرترین دلیران را می ستاییم ... اندروای زبردست را می ستاییم. (بند ۵۶)

در خرده اوستا ست ۲۱ : اندروای پاک زبردست را که دیدبان دیگر آفریدگان است می ستاییم ...

در فرهنگ پهلوی اندروای بمعنی جو، فلک، هوا و باد است که VIA - VAY - VAT = باد ضبط شده^(۷) و دی مناس de menarce در شرح این کلمه مینویسد که اندروای مرکبست از اندر حرف اضافه + وای Vayu اوستا که در پهلوی وای بمعنی باد بود.

ویو در اوستا فرشتهٔ پاسبان هوا در سنسکریت، در پهلوی وای یا اندروای خوانده شده است^(۸). اندروای در فرهنگهای فارسی بغلط بمعنی معلق و آویخته گرفته شده در حالیکه شعرای قدیم آنرا بمعنی صحیح آن جو و هوا بکار برده بودند، مثلاً فرخی سیستانی در صفت ابرگفت :

چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چو گردان گیرد تند گردی تیره اندروا^(۹)

عنصری بلخی راست :-
هوا چو خاک بطبعش فرونشیند پست
زمین چو ذره زحملهش بماند اندروای^(۱۰)

معانی اصیل برخی از کلمات قدیم - که ریشه هایی در اساطیر و داستانهای پیشین دارد - بمروود زمان از معانی کهن دور می شود و آنچه دور از ذهن و تصور باشد، بمفاهمی که نزدیک به ادراک و تصور مردمان مابعد باشد تحول میکند و فرهنگ نویسان فارسی هم چون ریشه قدیم و اصیل کلمه را در فرهنگ ویدی و اسوتائی و بعد از آن در پهلوی ندانستند، از موقع استعمال آن در ابیاتی مانند دو مثال فوق به حدس و تخمین معنی اندروا را آویخته و معلق نوشتند و این اشتباه نقلاً از سلف به خلف و صاحب برهان قاطع رسید.

یکی از پژوهندگان معاصر در تجزیه و تحلیل اندروا، با در نظر داشت سوابق آن چنین نظر داد، که وایو بمعنی باد و ایزد باد و هوا VATA اوستاست. در اساطیر ویدی میان ایندره (رب النوع باران) و وایو روابط نزدیکی برقرار است و بسیاری از تشبیهات شاعرانه و کنایات در ادبیات ویدی و اوستائی درپاره وایو یکسان است در ادبیات پهلوی وایو را اندروای خوانده اند که جنبنده نهگان آب و متموج است آیا می توان اندروای را ترکیبی دانست از اندر + وایو INDRA XVAYU که نزدیکی و گاه یکی بودن و همکاری نزدیک شانرا در ویدا میرساند؟

^(۱۱) یاسکا YASKA مؤلف کتاب نیروکتا NIRUKTA که کلید لغات مشکل ویداها میباشد و پیش از پانی نی (نویسنده نحو سنسکریت در هشت گفتار حدود ۳۵۰ ق ، م) میزیست، از سه ایزد ذیل نام برده : اول اگنی در زمین، دوم بایو = وایو در جو، سوم سورج SURYA در آسمان. بنا بر شرحی که دکتر تاراچند دانشمند هندی در مقدمهٔ اوپانیشاد (طبع تهران ۱۹۶۱ ص ۳۰۱) میدهد، کلمه وایو در قسمتهای مختلف اوپانیشاد، دارای معانی متفاوت میباشد بطوریکه کیت KEITH بیان میکند، مقصود ازین کلمه نحوهٔ نسبت بین عالم شهود و وجود مطلق میباشد و فقط قدرت ناموس خلاقه را بیان میکند، که مهبط فعالیت الهی است و عاملی است که بوسیلهٔ آن وجود مطلق به وجود نسبی این جهان مرتبط میگردد^(۱۲).

پس نام وایو = وای = وات = واد کتیبه بغلان = باد کنونی است که یکی از ارباب انواع باستانی آریائی بود و درازمنهٔ مختلفیه توسیع معانی و مفاهیم یافته و حتی گاهی از کلمات اصناد هم بشمار رفته و مانند دیوه ویدی

مقدس - که در کیش زردشتی دیو مظهر زیان و ترس گردیده و ایوقدیم هم در مفاهیم طوفان و جریان شدید هوای زیان رسان، مظهر خشم و بربادی هم شمرده شده است.

در سطور گذشته جزو اول کلمه وایو را از روی اسناد کهن شرح دادیم اکنون میرویم تا پسوند دوم کریته را در روشنی مطالعه لسانی قدیم توضیح دهیم :

در معانی اسم فعل کردن - که ریشه آن در پارسی باستان KRTA و در پهلوی KART بود و معنی آباد (پسوند کنونی) بمعنی مدینه و شهر را داشت مانند داراب گرد، سیاوش گرد، خرگرد، واشگرد، و این گرد را عوض بشکل جرد (بکسر اول) معرب ساخته، داراب جرد، خرجرد، واشجرد و غیره می نوشته اند^(۱۳). قراریکه هرن و هو بشمان در مباحث اتیمولوجی خود توضیح کرده اند، در پهلوی کرد (بفخته) بود مانند داراب گرت Darab - kart^(۱۴) در کارنامه اردشیر بابکان کرتن = کردن بهمین معنی مستعمل است مانند : آنجا روستایی که رامش اردشیر خوانند فرمود کرتن (ص ۴۷) یا : و همانجا شهرستانی که راس شاپور خوانند فرمود کرتن (ص ۱۱۱) در شاهنامه فردوسی نیز بهمین معنی دیده میشود که :

نگه کرد جایی که بد خارسان

ازو کرد خرم یکی شارسان

که کرد اول بمعنی فعل و دوم بعنی ساختن و آباد کردن است و بهمین معنی در نثر قدیم دری هم وارد

بود.

مثلاً : "پشین خانقاه صوفیان، که این طایفه را کردند آنست که بر مله شام کردند ... شما را جای کنم تا با

یکدیگر آنجا فراهم آید، آن خانقاه رمله کرد^(۱۵).

با این شرحیکه داده شد اسم قدیم سرزمین کابلستان بموجب وندیداد و اوستا وایکریته = وای + کریته = وای کرد بمعنی وای آباد یا شهر وایو ایزد باد و هوای خوش است و این سرزمین در ایام تابستان از ماه جوزا تا اوایل سنبله جریان باد ملایم وگوا را دارد، که گرمای تابستان را معتدل می سازد و موجب خوشی و گوارائی هوای کابل است.

(۲) در منابع هندی و یونانی و چینی :

در قدیمترین منابع ادبی هندی که بدوره هجرت قبایل آریائی از دامنه های هندوکش و باختر به سوی شرق و شمال هند تعلق دارد (حدود ۱۲۰۰ ق، م) و چهار وید نامیده می شود، در وید اول کوبها آمده^(۱۶) و این همان رود است که در منابع یونانی بنام KOPHEN یا کوفیس ضبط شده و از کوتل اونی ۳۷ میلی غربی کابل سرچشمه میگردد و بعد از سرسبزی وادی کابل و ننگرها و هشتنگر نزدیک اتک با دریای سند می پیوندد و تمام این وادی سرسبز را هم کوبها می گفته اند که پتولومی KBA و آراین KOPHEN ضبط کرده بود^(۱۷).

میگویند که نام ننگرها یا ننگرها معنی نه دریا دارد که عبارتند از سرخورد، گندمک، کوروسه، چپریار،

حصارک، کوتی، مومند دره، کوشکوت، رودکابل^(۱۸).

در عصر پورانا غالباً کلمه ویدی کوبها به KUHU تصحیف گردید و در متسیه پوران فصل (۱۲۰) بند ۶۶ و فصل ۱۱۳ بند ۲۱) گوید : که دریای سند هواز کشور کوهو میگردد، که این نام متصلاً بعد از گندهاره و اره سا مذکور است. چون KOA پتولومی از طرف کریندل در کتاب لشکر کشی اسکندر بر هند (ص ۶۱) با KOPHEN تطبیق شده، بنا برین کوهو همین دریای کابل باشد، که بقول پورفیسر لاسین : پتولومی آنرا مغربی ترین دریاهای هند در ناحیه لمپکه میدانند و این مردم نزدیک سرچشمه های KOA میزیستند^(۱۹).

کننگهم کوفیس را همان کوبهای ویدی شمرده که یکی از رود های معاون دریای سنده بود وی گوید : چون این کلمه آریائی نیست، بنابراین ممکن است پیش از اشغال آریائیان در حدود ۲۵۰۰ ق. م این نام بر کابل نهاده شده باشد. مؤرخان باستان نامهای دریای های خوئیس KHOES و کوفیس خواس سپیس KHOASPES را در مغرب دریای اندوس می نویسند (شاید رود کر و کرم و گومل) و بنام کونار KUNIHAR مهم رودی از دره کاغان بر آمده بر جیلیم می افتد. چون این نامها همه به پیشوند کو KU x پسوند (یس) آغاز و انجام یافته بنا برین بحدس کننگهم (کو) مفهوم آب و رود داشت و این کو شکل حلقی هو HU آثوری است که در اول یوفراتیس (فرات) و یولیوس هم دیده می شود، بنابراین باید گفت که نام کو + فین هم هم ازور دیکه دران میگذشت ماخوذ باشد. زیرا نام سرزمین سنده هم از سندھو SINDHU و مارگیانه (مرو) از مارگس MARGUS و آرید (هرات) از آریوس ARIUS و اراکوسید (ارغنداب) از ARACHOTUS گرفته شده است چون مؤرخان اسکندر ایالت کابل را بهمین نام ذکر نکرده اند پس باید KOPHES ایشان همین دریای کابل باشد.

در جغرافیای بطلموس علاوه بر شهر کابوره و باشندگان آن کابولیتی قصباتی مانند ارگوده، لوچرند، بگرده هم مذکور است که کننگهم آنرا با ارغندی و لوگر و وردگ تطبیق کرده است^(۲۰).

علاوه بر حدسیات فوق همین مولف مینویسد : که مناطق شمالی هندوستان و ماورای دریای اندس (سند) پیش او میلاد مسیح از بامیان تا قندهار و دره بولان بشمول لغمان و ننگرهار تا بنور و بنو و اوپوکین OPOKIEN (= افغان) بنام کاو - فو KAO - FU نامیده شده و هیون تسنگ زایر چینی آنرا شامل ده کشور دانسته است.

چون در منابع قبل از آغاز سنین مسیحی یعنی ویدی هندی طوریکه گذشت، کوبها نام این رودخانه و وادی آن آمده و در دوره مابعد یعنی پورا نا این نام به کوهو تصحیف یافته بود، بنابراین باید گفت که کوبهای ویدی = کوهوی پورانا همین کاو - فو است که در دوران قرن دوم قبل المیلاد در بین پارتیان PARTHIANS و ساکایی ها SACAE منقسم بود و سرزمین جنوب مغربی آن یعنی قندهار په پارتیان و ایالت های مشرقی آن به ساکاها تعلق داشت. و این نام از یکی از پنج قبیله یوی چی یا تخاری کاو - فو (تلفظ چینی) گرفته شده، باشد. که در اواخر قرن دوم قبل المیلاد این سرزمین را اشغال کرده و بنام خود آنرا موسوم ساخته باشند. زیرا مؤرخین اسکندر درینجا نامی از کابل نمی برند و فقط اورتوس ORTHOSTANA را ذکر کرده اند که پتولومی (بطلموس) در حدود ۱۶۰ م کابوره KABURA را پایتخت پاروپا میسادی مینویسد^(۲۱).

چنین بنظر می آید که عادت عمومی یونانیان برین بود، که اقوام مختلف را که با آنها مواجه می شدند بنام شهر بزرگ خود ایشان موسوم میکردند، مثلاً شهر را کابوره و باشندگان آنرا کابولیتی KABOLITA گفته اند قیاس بر تکسیلی (سکنه تکسیلا) کاس پیرایی KASPEIRAEI (باشندگان کاس پیرا)^(۲۲).

نام اورتوس پانه، که از طرف نقشه برداران اسکندر ضبط گردیده و پلایینی PLINY (متوفا ۱۱۳ م) آنرا اورتوسبا نوم ORTHOSPANUM نوشته^(۲۳) به تعبیر هیون - تسنگ زایر چینی - FO-LI-SHE-SA-TANG- NA بوده که پایتخت آن HU-PHI-NA (هوفیان) بود^(۲۴).

ویلسون مؤلف آریانای قدیم در نام اورتوسپانه تغییری را بصورت ارتوس تانه ORTOSTANA پیشنهاد میکند، که با کلمه سنسکریت اردهه ستانه URDDHSTANA بمعنی شهر مرتفع (بالاحصار) نزدیکی میرساند. ولی سنت مارتن این حدس را بعید از قیاس میدانند و ویلسون میگوید : شاید اصل کلمه پورتوستانه باشد، که در پبنتو پورته بمعنی بلند است.

ولی تغییر اورتوس پانه مؤرخان اسکندر به اردهه ستانه و باز پورته ستانه بعید از قیاس لغوی بنظر می

آید ویلسون که آشنا به ریشه ها و قوانین تبدیل اصوات و تحول کلمات پښتو نبود، به تکلیف غیر قیاسی کلمه را به اردهه ستانه سنسکریت برده و سنت مارتن را بحیرت انداخته است. حدس من اینست: که اورتوس پانه بمعنی بالاحصار نام مرکب از دو کلمه پښتو است و به تصریح کنگهم این نام توصیفی محصور به سرزمین پارویا میسادی نبود، بلکه در کرمانیه و پارس هم مورد استعمال بود که معنی آن "موضع بلند = همین بالاحصار" باشد و برای هر قلعه کوهستانی بلند بکار برده می شد^(۲۵).

جزو اول نام اورتوس پانه غالباً اورته بوده، که بمرور زمان اورته به (وورته) و بعد ازان به پورته تبدیل شده که معادل همان اردهه سنسکریت باشد و ما همین گونه تحول را در کلمات هپتل = هوتل. اودل = ابدال و تبدیل هوتل به هپتل = هیطل (جمع آن هیاطله معرب) هم می بینیم. اما جزو دوم پانه غالباً همین پانی پښتو است که بمعنی سنگلاخ بلند یا لغزشگاه بلند سنگی باشد پس پورته پانه (بالاحصار) است و تبدیل (ه) در آخر کلمه پورته به (س) از قبیل تبدیل (ه - س) است، در کلمات دس هندی = لس = ده و گناه = وناس (پهلوی - وگاس پهلوی = گاه (زمان) و راس پهلوی = راه و یا دافراه = پانتفراس پهلوی.

چنانچه گفته شد اگر کاو - فو نام یکی او قبایل پنجگانه یوی - چی در اواخر قرن دوم قبل المیلاد نام خود را بدین سرزمین داده باشد همین نام در تاریخنامه هونهای قدیم چی یین - هان - شو در حدود سال ۸۰ م از طرف پان - کو نوشته شده که پایتخت آن هم کاو - فو بود و ماراکوارت آنرا با کابل کنونی تطبیق داد^(۲۶). و ازین بر می آید که این نام به اواخر قرون قبل المیلاد تعلق دارد و جغرافیا نویسان یا مؤرخان یونانی تنها روایات و نامهای مستعمل سابقین خود را ضبط کرد و شاید بعد از سقوط سلطنت یونانی باختر بوسیله یوی - چی (کوشانیان بزرگ) رابطه و معلوماتی ازین سرزمین نداشته اند. بهر حال: در قرن هفتم میلادی هنگامیکه زایران چینی ازین سرزمین باز دید میکنند کابل را به تلفظ چینی خود کاو - فو ضبط کرده اند و باز چون در نصف دوم قرن هفتم فاتحان عربی باینجا میرسند صریحاً کابل است که در کتب پهلوی کاوول، کاولستان، یا کاپول ضبط گردیده و کابلشاه را شتریار یا تاب کاپول گفته اند^(۲۷). که این نام درین هنگام وسعت یافته و شهر بزرگ آن اوهند (برکنار دریای نزدیک اتک) شمرده می شد و مقدار خراج آن در حدود دو نیم ملیون درهم و دو هزار غلام بقیمت ششصد هزار درهم بود و عرب گاهی نام کابل را به اهل آن هم میداده اند مانند این بیت اعشی:

ولقد شربت و الخمر

ترکض حولنا ترک و کابل

کدم الذبیح غـریبه

مما یعتق اهل بابل^(۲۸)

کابل در عصر کابلشاهان که بساط اقتدار ایشان بدست سبکتگین و سلطان محمود برچیده شد اهمیتی بسزا داشت و حتی بقول جوزجانی: "کابل را حصار بست محکم و معروف باستواری و اندروی مسلمانانند و هندوان اند. و اندروی بتخانه هاست و رای قنوج را ملک تمام نگردهد، تا زیارت این بتخانه نکند و لوای ملکش اینجا بندند"^(۲۹).

و همین مطلب را استخری (متوفای ۳۴۶ هـ) چنین شرح دهد:

"و گویند که شاه پادشاهی را نشاید، تا آنکه کی او را در کابل بیعت نبندند، اگر چه از کابل دور بود تا

وقتی که شاه به کابل نیاید مستحق شاهی نباشد، و او را درینجا به شاهی نشانند"^(۳۰).

چون نام یکی از کوههای کابل با قدامت فرهنگی این سرزمین پیوستگی دارد و از موضوع مبحث ما دور

نیست آنرا هم شرح میدهم :
آسمائی (اشامایی) = اشامیو :

شهر کابل بین دو کوه شیر دروازه (جنوبی) و کوه آسمائی (شمالی) افتاده و حصار استواری را از گل بالای این دو کوه ساخته بودند. که بدوره دفاع قبل از استعمال سلاح آتشین تعلق داشت. و برای دفاع این شهر در عصر بابر و اخلاف او بکار می آمد. در سال هفتم سلطنت احمدشاه ابدالی سردار خانجان خان درانی حکمران کابل مطابق ضروریات مراتب نخستین استعمال سلاح ناری، آنرا ترمیم نمود که در تاریخ آن گفتند :

سال تاریخش چو جستم او خرد
شد معینم لطف او از کاردکار
درفشان شد از سز اعزاز گفت :
همسری دارد دبگردون این حصار

مصراع چهارم بحساب جمل ۱۱۶۶ می باشد و اگر ارزش ابجدی سر کلمه اعزاز بمعنی الف - ۱ را با آن بیفزاییم سنه این بازسازی حصار کابل ۱۱۶۷ هـ ق است.

ازین حصار اکنون دیوارهای ضخیم گلی یا بر چهارتیرکش های استعمال توپ و تفنگ (اسلحه ناریه) بالای کوه شیر دروازه جنوبی شهر باقی مانده ولی بقایای آن که بر تیغه کوه آسمائی تا چهل سال قبل دیده می شد، اکنون زیرخانه های گلی که مردم بران ساختند از بین رفته است.

بهر صورت : کوه آسمائی که در دامنه شمالی آن روستایی بنام ده افغانان وجود دارد در مدت صد سال قبل بکلی از شهر کابل - که در دامنه شمالی کوه شیر دروازه محدود بود، جدا بود، ولی در قرن اخیر با وسعت شهر کابل، اکنون در بین ابنیه شهری داخل شاروالی کابل واقع گردیده است. در دامنه جنوبی این کوه يك معبد قدیم هندوان (دهرمسال) موجود است که شاید از زمان قدیم درینجا باقی مانده باشد و اهل هنود قدیم شهر کابل، این دامنه و معبد را مقدس شمرده و در آنجا در روز های معین، فراهم آیی و تقدیم نذور داشته اند و در اوایل فتوح اسلامی بسال ۴۴ هـ ق یکی از فضلاء صحابه بصره او رفاعه تمیم عبدالله بن حارث عدوی در حنگ کابل به شهادت رسید^(۳۱) و او را درین جبلین دفن کردن، که شاید همین مقبره شاه دوشمشیره یا آرامگاه شهدای صالحین باشد.

درینجا مرا با تاریخ شهر و وجه تسمیه کابل و رویدادئی که این شهر تاریخی دیده کاری نیست و آنرا مختصراً در سابق نوشتم : در سطور آتی فقط پیرامون نام این کوه که چرا آسمائی نامیده شده پژوهش میکنم و حدس خود را مینویسم :

بر لوحه مکتبی که همشهریان هندوی ما بر جاده آسمائی متصل معبد قدیم خود می سازند نوشته اند :
اشامایی سکول (?) در حالیکه عامه مردم این کوه را آسمائی گویند و بنابراین املائی اشامایی مورد تامل و بحدس من نزدیک باصل است. گمان دارم که این نام مرکب از دو جزو اشا + مائی باشد که هر دو در تاریخ فکر و عقاید مردم مردم آریائی باستانی ریشه های فرهنگی استوار دارد، بدین تفصیل :

(۱) اشا Asha :

در کیش زردشتی و فرهنگ قدیم هندی یعنی آریائیان شرقی و غربی یکسان جای دارد و بمعنی سلوک درست (صراط مستقیم) مساویست با RITA سنسکریت که در فهرست عمومی کتب مقدس شرق تالیف M. Wintering پروفیسر زبان و نژاد شناس یونیورستی پراگ طبع اکسفورد ۱۹۰۱ م همان ارده و همیشه = اردی بهشت پهلوی بمعنی راستین بودن است که در کتب دینی قدیم آریایی کم و بیش متجسم گردیده و گاهی مانند موجود

مقدسی پرستش می شود و اشا و همیشه Asha – Vahishta یکی از امشاسپندان (مؤکلان) است که گاهی در عبادات خاص، سپاس او می آید و او را هومنو VOHO – MANO (بهمن) هم گویند^(۳۲) و نیز طیفه راسنی اهورا مزداست، که زردشت در دعای اشم و هو بولماز می برد،^(۳۳) و ده ها نام پارسایان و ارباب تقوا و رهبران دینی زردشتی به کلمه شاه آغاز میگردد^(۳۴). و در ارت یشت (هفتم) کرده ۲ بند ۶ آمده که اشا بخشنده چیزهای نیکوست^(۳۵).

در روایات متاخر اوستایی اشا در ادعیه دینی در حالت های گوناگون گرامری بمعنی پاکی در اندیشه و گفتار و کردار است و اشوکسی را گویند که پندار و گفتار و کردارش از کژی دور باشد اشون جمع اشو بمعنی مقدسین SANITS لاتین است^(۳۶).

در کیش و بقایای زردشتی اشا - اشو - اشویو به تفصیل بالا جنبه تقدس در خور سپاس دارد و باریتای سنسکریت وارده و همیشه اوستا = اردی بهشت پهلوی اشتراک معنوی و لفظی میرساند. اکنون میرویم به سابقه این کلمه در آثار هندی آریائی :

در اوپانیشاد (کتاب دینی سنسکریت حدود قرن ۵ ق. م) اشا در لغت بمعنی آرزوی نیافته و فضا و قسمتی از آسمان است (ص ۴۹۵) و در آن روایات دینی و عرفانی آمده، که مظهر آن زن واسو U – VAS دارای صفات عالی و نورانی بسیار خوبست و او از جمله ارباب انواع نورانی مؤکل هشت گانه بمعنی ایزد زندگی و حیات و مال و روزیست باشدیو نام پدر کرشنا از اخلاف ماه^(۳۷). این آرزوی نیافته که مظهر آن يك زن مقدس است، در فلسفه اوپانیشاد مقام پرستش دارد و در ادعیه ۷ کهند ۱۴ میگوید: "گفت اشا از سمرن (یاد) بزرگتر است برای آنکه از آرزوی نیافته یاد قوی می شود، پس هر کس که چهار بید را خوانده عمل کند و دنیا و آخرت را میخواهد باید اشا را پرستش کند"^(۳۸).

اما برخ دوم این نام مایی = مایو Mayo در اوستا غریزه خرد مقدس و احسان باشد^(۳۹) و نام مادر بود هم مایا Maya بود که پیش از تولد بودا مرد^(۴۰).

در فلسفه بعدی هندی و پراکرت بمعنی طبیعت و مادر همه خواهشها و خیال و رویا و قدرت خلاقه بود که ماین Mayin خالق و حاکم طبیعت باشد^(۴۱).

در اوپانیشاد قسمتی از یجروید گرفته شده که آنرا بنام جامع آن شیت استر نامیده اند در ادعیهای چهارم آن گوید: ذاتی که یگانه و بیرنگ است و باقسام قدرتها خود رنگهای گوناگون آفریده ... مایا مشیت اوست که ازلی و یگانه و مرکب از اعتدال سه صفت سرخ و سپید و سیاه یعنی ایجاد، ابقا و فناست که صاحب این مشیت را ماین گویند و همه عالم از تجلیات او پراست و این عملیه را برهم چکر (چرخ خدا) نامند که از آمیزش برهم و مایا یعنی وجود مطلق قادر بالذات با مشیت و اراده بوجود آمده است^(۴۲).

دوکتور تاراچند دانشمند هندی در توضیح این مطلب می نویسد:

که در مرحله نخست وجود مطلق عله العلل وجود است و در مرحله بعد ناموس حرکت به اراده مطلق خویش قوه خلاقه میگردد، که دارای قدرت (شکتی) و قابلیت ظهور (مایا) است و این هر دو قوه خلاقه را در جهان ساری میگرداند و کائنات بوجود می آید^(۴۳).

بدین تفصیل اشا + مایو هر دو جزو نام سوابقی در تاریخ فکر و اندیشه آریائی قدیم دارد، که مطابق مفاهیم متعدد باستانی باید آنرا به "مشیت ایزدی خیر و احسان" تعبیر کرد و این کوه را جایگاه و مظهر نیکوئی و

بهبودی توان شمرد.

اکنون که بر ذورهٔ این کوه، دستگاه نشر تلویزیون ساخته شده آرزو آنست که پاکیزگی نام و مقامش که در سوابق فرهنگی ما دارد، نگاهداری شود و همواره مظهر پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد و هموطنان ما در فضای خیر و آرامش از آن چیز هایی بیاموزند که ما را از زندگانی نیکوی این عصر بمفاخر گذشتگان نیکوکار ما پیوستگی دهد.

مخفی نماند که در اسماء نسوان افغانی اشو - راتو (در مردان را تگل) به همان ریشه های باستانی اشا و ریتا بر میگردد که متعربان متاخر، آنرا حتماً بریشه های سامی وابستگی میداده اند^(۴۴).

ماخذ

۱. ونیداد ۱۱ ترجمهٔ محمد علی داعی الاسلام طبع حیدرآباد هند ۱۹۴۸ م.
۲. در ترجمهٔ انگلیسی زند ۶۷۶ / ۴ میگوید که PARIKA را انگره مینیو ANGRA – MAINYU آفرید، تا به کرشاسپه چسپید (متون پهلوی ۳۶۹) نام این پری خه ناشی تی بود، برخی این پری را به صفت رقاصه ستوده اند، اگر این حدس قوی باشد پس میتوان تجزیه این نام را در پښتو به خه + ناخه (رقصندهٔ خوب) تعبیر کرد. ولی این تنها حدس است و به موید دیگری ضرورت دارد. در شاهنامهٔ فردوسی و گرشاسپ نامه اسدی طوسی در داستان گرشاسپ ذکری ازین پری فریبانیست. اما نخا در پښتو بمعنی رقص است و در انگلیسی پریکا را به Witch (پیر زن جادوگر فریبنده) ترجمه کرده اند و هم بنابراین برخی گفته اند که گرشاسپ فردوسی و اسدی غیر از گرشاسپ اوستاست.
۳. هاشم رضی: فرهنگ نامهای اوستا ۲/۸۰۸ طبع تهران ۱۳۴۶ ش.
۴. درکابل بالای تپه یی که اکنون هوتل کانتی ننتل اباد شده گورستانی بنام پیر بلند موجود است که از زمان قدیم در روزهای چهارشنبه دوشیزه گان شوهر طلب بزیارت آن می آمده و برای یافتن شوی خوب نذر می داده اند.
۵. فرهنگ نامه های اوستا ۳/۱۳۲۰.
۶. محمد حسین خلف تبریزی: برهان قاطع ۱/۱۷۰ طبع دکتر معین تهران ۱۳۴۲ ش.
۷. بهرام فره وشی: فرهنگ پهلوی ۲۲.
۸. شکند گماریک و یچار ۲۶۶ طبع ۱۹۴۵ به حوالت حواشی برهان قاطع ۱/۱۷۰.
۹. دیوان فرخی، طبع تهران ۱۳۴۹ ش.
۱۰. دیوان عنصری، ۲۷۰ طبع تهران ۱۳۴۲ ش.
۱۱. فرهنگ نامهای اوستا ۱۳۲۵.
۱۲. اوپانیشاد ۳۰۱.
۱۳. رك: معجم البلدان یاقوت.
۱۴. مطالعات فارسی از هوبشمان ۹۰۰ طبع سترسبورگ ۱۸۹۵ به حوالت حواشی برهان.
۱۵. خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، ۱۰ طبع کابل ۱۳۴۱ ش.
۱۶. ریگویدا، ۷۵/۱۰.
۱۷. پتولومی از میک کوندل ۷ فصل اول ۲۷ و میگاستهنز واریان ۱۹۱، از میک کوندل.

۱۸. قاموس جغرافی هند قدیم قرون وسطی ۱۰۵ تالیف نندولال دی طبع دهلی ۱۹۷۱ به حواله مجله جمعیت آسیائی بنگال، ۱۱۷ سنه ۱۸۴۸ م.
۱۹. همین قاموس ۱۰۵ که به مجله مذکور ۱۸۴۰ م، ص ۴۷۴ حواله دهد.
۲۰. کنگهم : جغرافیای قدیم هند، مبحث کاپیسین.
۲۱. همین کتاب ۱/۱۵.
۲۲. کنگهم جغرافی قدیم هند ۱/۱۵.
۲۳. تاریخ ملل ۴/۲۵ به بعد.
۲۴. سی - یو - کی کتاب ۱۲ عنوان ۲.
۲۵. جغرافی قدیم هند جلد اول.
۲۶. مارکوارت : ایرانشهر ۲۴۲.
۲۷. کارنامه اردشیر ۱۳۷،
۲۸. یاقوت : معجم البلدان ۴/۴۲۶ طبع بیروت ۱۹۵۲ م.
۲۹. حدود العالم ۶۴ طبع تهران.
۳۰. مسالك و ممالك فارسی ۲۲۰ طبع تهران ۱۳۴۰ ش.
۳۱. ابن حجر عسقلانی : الاضابه فی تمییز الصحابه ۷/۶۷
۳۲. زند اوستا ۱۹۱.
۳۳. همین کتاب ۲۰۱
۳۴. رك : فهرست عمومکتاب مقدسه شرق ۶۶ ببعد.
۳۵. دكتور معین : مزدیسنا و ادب پارسی ۴۱۳ ج ۱ طبع تهران ۱۹۵۹ م.
۳۶. خرده اوستا، ص ۱ ترجمه موبداردشیر طبع تهران ۱۳۵۴ ش.
۳۷. اوپانیشاد ۶۰۰.
۳۸. همین ۱۵۰.
۳۹. زند اوستا ۹۴ - ۹۹ اندکسی کتب مقدس ۳۶۸.
۴۰. بودها کریته ۱۹ بحواله اندکس مذکور.
۴۱. اوپانیشاد ۲۵۲.
۴۲. همین ۵۰۶.
۴۳. مقدمه اوپانیشاد ۳۰۰.
۴۴. مجله کتاب، سال ۱۳۶۲ ش، شماره دوم، ص ۱ - ۱۹.